پیشخوان

واکنش ایرانیان به «پلیس جنوب» در آیینه یک اثر نوانتشار

نمادی از سرکوبگری انگلیسی

محمدرضا کائینی

اثری که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، در عداد محققانه‌ترین پژوهش‌هایی است که در موضوع خویش صورت گرفته است. این تحقیق توسط شادروان جمشید صداقت کیش انجام شده و توسط مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، نشر یافته است. ناشر در دیباچه این اثر، در باب اهمیت موضوع آن آورده است: «استاد روانشاد دکتر جمشید صداقت کیش، از معدود مورخان پژوهشگر ایرانی است که سال‌ها درباره پدیده پلیس جنوب تحقیق کرد و افزون بر کاوش در اسناد و عکس‌ها و نوشته‌هایی که از این موضوع یافت، به تحقیقات میدانی هم پرداخت و روستاهایی را که آماج گلوله‌باران توپخانه نیروهای انگلیسی موسوم به این پلیس قرار گرفته بودند، از نزدیک دید و عکس‌هایی از آن اماکن تهیه نمود و با سالمندان آن مناطق، گفت‌وگو کرد و خاطره‌هایی را که از آن روزگاران می‌گفتند، یادداشت نمود و مدارکی ارزشمند فراهم آورد. کتاب حاضر که حاصل قریب ۳۵ سال تحقیق و تلاش آن متتبع فقید است، نشان می‌دهد که سرکوبگری انگلیسی‌ها بر ضد مردم جنوب ایران، نه به سبب مدعای دروغین مبارزه با راهزنان و اشرار، که در حقیقت برای سرکوب مردمانی بود که به‌رغم دولت مرکزی ضعیف و ناکارآمد وقت ایران سلطه اجانب را برنمی‌تافته و نمی‌خواسته‌اند که سرزمین محبوبشان عرصه جولان‌دهی بیگانگان باشد. با خواندن این کتاب نیز ادعای دیگر انگلیسی‌ها هم نقش بر آب می‌گردد که می‌گویند تاخت و تازهایشان در جنوب ایران برای مقابله با مأموران دولت وقت آلمان بوده است. آلمان در جنگ جهانی اول طرف نزاع و کارزار دولت انگلیس به حساب می‌آمد و بی‌تردید آلمانی‌ها مأمورانی، از جمله واسموس را برای فعالیت بر ضد انگلیسی‌ها به ایران فرستاده بودند و مردم ایران نیز که بیزار از دو قدرت روس و انگلیس و

تنی چند از نیروهای پلیس جنوب در دوره استقرار

ناامید از دولت و حکومت وقت بودند، در جست‌وجوی هر راه و هر وسیله‌ای برای مبارزه با هر دو قدرت اشغالگر، با دشمن آنان، یعنی آلمان، خوش‌رفتاری می‌کردند و از برخی کمک‌های مأموران آلمانی بر ضد انگلیسی‌ها بهره می‌بردند، اما سربلندتر از آن بودند که تابع آلمانی‌ها باشند و مقدرات امنیت ملی و منافع ملی خویش را به نظر و خواسته آلمانی‌ها واگذارند. هر چند که انگلیسی‌ها برای فریفتن افکار عمومی دنیای آن روز مدعی بودند که عشایر و آزادی‌خواهان فارس از آلمان‌ها حرف‌شنوی دارند و سرکوب آنان سرکوب آلمان‌هاست، ادعای نیرنگ‌آلودی که بسیار بر سر آن تبلیغ کردند و از آن دستمایه‌ای برای تاراج و قتل ایرانیان ساختند.»

ناشر در بخش دیگری از این مقدمه، در باب چند و چون تألیف و عرضه این کتاب آورده است: «سخنرانی ارزشمند مرحوم دکتر جمشید صداقت کیش در همایش بین‌المللی فارس در جنگ جهانی اول، انگیزه نگارش کتاب حاضر است. در این همایش دو روزه که در ۱۹ و ۲۰ آبان سال ۱۳۸۹ در شیراز برگزار شد، گفتار جناب دکتر صداقت کیش با عنوان بررسی و نقد اسناد و مدارک پلیس جنوب در جمع بیش از دیگران مقبول افتاد. مرحوم صداقت کیش پس از ایراد سخنرانی، پیشنهاد مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی را درباره نگارش کتاب جامعی در باب پلیس جنوب، با وجود کهولت سن و بیماری، با روی باز پذیرفت و فوراً دست به کار شد. وی دغدغه‌های ۳۵ ساله خویش را در موضوع پلیس جنوب با حمایت و تشویق مؤسسه به بار نشاند، ولی متأسفانه در هنگام تدوین اثر، استاد به دیار باقی شتافت و فقط متن تدوین اولیه اثر تحویل مؤسسه گردید. این مؤسسه به منظور تدوین نهایی اثر و رفع اشکالات احتمالی و عرضه شایسته آن از پژوهشگران خود بهره جست و متن اولیه به منظور ویرایش علمی و ادبی در اختیار محقق گرانقدر علی شمس قرار گرفت. ایشان، متن اولیه را بازخوانی و با منابع متقن تاریخی مقابله کرد و با تکمیل نواقص موجود در متن و افزودن مطالب موردنیاز، در نهایت به ویرایش ادبی آن همت گماشت. همچنین مجموعه اسناد و مدارک به کار رفته در این اثر، بررسی و مطابقت داده شد. در مسیر آماده‌سازی کتاب نیز، اسناد، عکس‌ها و دست‌نوشته‌های جدیدی توسط خانواده آن مرحوم تحویل مؤسسه گردید که ویراستار کتاب از آنها در بخش‌های مناسب استفاده کرد و پس از انجام مقدمات فوق، متن کتاب را دوباره ویرایش و روان‌سازی نمود.»

کیت میلت فمینیست امریکایی که در ماه‌های آغازین پس از انقلاب، مدتی در ایران به سر برد

کیت میلت خود را بنیانگذار «کمیته‌ای برای آزادی هنر و اندیشه در ایران» می‌نامید و به همین بهانه هم در تجمعات و تظاهراتی که علیه حجاب در اسفند ۱۳۵۷.ش به کمک زنان به اصطلاح روشنفکر و در واقع ضدانقلاب، در شهر تهران برپا می‌کرد، سخنرانی می‌نمود. او با فعالیت انقلابیون مخالف بود و در تمام سخنرانی‌هایش، از حجاب به‌عنوان مانع آزادی زنان و فعالیت اجتماعی آنان، سخن می‌گفت!

بررسی چرایی و چگونگی فعالیت جاسوسه‌های غربی در تاریخ معاصر ایران

خبرچینی از «لیدی شیل» تا «لیدی کوک»

انوشه میرمرعشی

نمی‌توان درباره رابطه ایران و غرب در تاریخ معاصر نوشت، ولی به سه مرحله مهم «شناسایی»، «نفوذ» و «سلطه» استعمارگران غربی در ایران توجه نداشت. غربی‌ها از مرحله شناسایی که از دوره صفویه آغاز شد تا سقوط سلسله پهلوی، لشکری از جواسیس را به ایران سرازیر کردند تا اطلاعات موردنظر خود را برای نفوذ و سلطه بر ایران پیدا کنند. البته قطعاً این جاسوسان نه با تابلوی جاسوسی! که با عناوین گوناگونی چون روزنامه‌نگار (لرد کرزن)، سیاح (آرمینیوس وامبری)، باستان‌شناس و ایران‌شناس (هنریش بروگش)، مستشار نظامی (سرپرسی کاکس)، تاجر و سرمایه‌گذار (ویلیام دارسی) و طبیب (ادرواد برون) به ایران وارد شدند و به انجام مأموریت خود پرداختند. آن وقت در میان این لشکر انبوه جواسیس غربی که به ایران آمدند، زنان جاسوسه‌ای هم وجود داشته‌اند که کمتر از آنها سخنی به میان آمده و جامعه کمتر نامی از آنها شنیده است. در این مقال سعی شده به شکل مختصر چرایی ورود جاسوسه‌های غربی و مأموریت آنها را در ایران مورد بررسی قرار دهد.

■■■

وقتی جاسوسه‌ها وارد می‌شوند!

می‌توان گفت از زمان ورود «شاردن» فرانسوی به ایران دوره صفوی، تحت‌عنوان مسیونر مذهبی و تاجر تا آخر دوران پهلوی دوم، عمده جواسیس غربی یا انگلیسی بوده‌اند یا در خدمت و استخدام وزارت امور خارجه انگلستان. جالب است که خود شاردن فرانسوی بعد از برگشت از ایران ابتدا به انگلستان رفت؛ ۱۰ سال در این کشور ماند و کتاب ۱۴ جلدی سفرنامه‌اش را به ایران خطاب به وزارت امور خارجه انگلستان نوشت و بعد به فرانسه برگشت. بعد از او هم بسیاری از جاسوس‌های غربی غیرانگلیسی که به ایران سفر کرده‌اند؛ اطلاعات خود را در قالب سفرنامه خطاب به وزارت امور خارجه انگلیس نوشته‌اند و ابتدا هم کتاب‌هایشان در بریتانیا چاپ شده است و سپس در کشورهای خودشان! اما آنچه لشکر جواسیس را برای به دست آوردن اطلاعات درباره فرهنگ، سنت‌های اجتماعی و شناخت خانواده‌های ایرانی دچار مشکل می‌کرده، مسئله عدم ارتباط بانوان ایرانی با نامحرم، حیا، عفاف و حجاب زنان این سرزمین بوده است. چنانچه «گاسپار درویل» فرانسوی (مستشار نظامی که در زمان فتحعلی‌شاه قاجار به ایران سفر کرده) در کتاب سفرنامه‌اش به این مطلب اشاره کرده و نوشته است: «پرسش نمودن از هر کس درباره آنچه به زن ارتباط دارد، نه تنها سودمند نیست، بلکه ممکن است به‌عنوان یک اهانت تلقی گردد... نتیجه طبیعی این امر آن است که تاریخ‌نویسان و جهانگردان غربی قادر نبودند درباره زن‌های ایرانی سخنی بگویند و مطالبی بنویسند.[1]»

همین نکته را البته هنریش بروگش (باستان‌شناس آلمانی که در زمان ناصرالدین شاه به ایران سفر کرده) هم به شکل دیگری در سفرنامه‌اش بیان کرده است: «در مورد چهره زنان ایرانی، مطالب زیادی نمی‌توانم بنویسم، چون در پشت حجاب غیرقابل نفوذ و اسرارآمیزی پنهان شده‌اند.[2]» و همین مشکل برای جاسوسان کشورهای غربی باعث شد که استعمارگران غربی به فکر فرستادن زنان جاسوس به ایران بیفتند.

جاسوسه‌های همسر دیپلمات!

شاید بتوان گفت اولین زنان جاسوسی که رسماً به کار کسب اطلاعات از ایران برای کشور انگلستان اقدام کردند؛ همسران وزیرمختارها و کارداران سفارت انگلیس در ایران بوده‌اند. اولین کتاب سفرنامه یک جاسوسه انگلیسی و جمع‌آوری اطلاعات درباره زنان ایرانی و به ویژه زنان درباری، متعلق است به «لیدی شیل» همسر کلنل جستین شیل که در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه به ایران آمده است. اما یکی از جالب‌ترین نوع این جاسوسه‌های انگلیسی «ویتا سکویل- وست» همسر «هارولد نیکولسون» از کارمندان وزارت امور خارجه انگلستان بوده است. او به همراه همسرش در زمستان ۱۳۰۴.ش وارد ایران شد. همسرش با مأموریت کنسولی در سفارت انگلستان در تهران و خودش با عنوان «مشاور اعظم تزئین کاخ گلستان» برای برگزاری جشن تاجگذاری رضاقلدر! و تأسیس سلسله پهلوی؛ آن هم در شرایط بعد از جنگ جهانی اول و مرگ و میر شدید ایرانیان به‌خاطر قحطی و شیوع بیماری‌های همه‌گیر که سوغات اشغال ایران توسط روس و انگلیس بود.

خود ویتا سکویل - وست در کتاب سفرنامه‌اش درباره شرایط بحرانی قحطی و بیماری در شهر تهران می‌نویسد: «در خیابان‌ها کم نیستند مناظری همچون مردی که نقش پیاده‌رو شده، از دهانش خون می‌ریزد و از گرسنگی جان می‌دهد....[3]» و جالب است که خانم سکویل- وست در کنار توهین‌های بسیارش به ایران و ایرانی اصلاً صلاح نمی‌بیند که از نقش کشورش در گسترش قحطی، فقر و عقب‌ماندگی و کشتار ایرانیان مطلبی بنویسد!

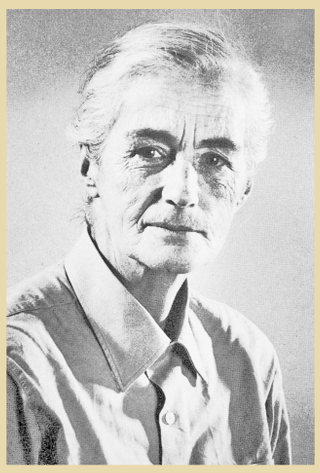

آن کاترین لمبتون جاسوس سفارت انگلستان در تهران در امور فرهنگی و مطبوعاتی

میس لمبتون از طرف سفیر انگلیس در تهران، مأمور اداره اطلاعات و مطبوعات سفارت این کشور شد. از این مقطع به بعد، نیرو و شبکه‌سازی هدفمند او، برای گسترش نفوذ دولت انگلستان در بخش فرهنگی و سیاسی، آغاز شد. هدفی که افرادی چون انور خامه‌ای و ابونصر عضدقاجار به آن اذعان کرده‌اند

شبکه و نیروسازی میس مستشرق!

یکی از زنان مستشرق انگلیسی که نقش بسیار مخربی در تخریب هویت، ترویج فرهنگ بیگانه‌پرستی و از خودبیگانگی در میان اهل تفکر و اهل قلم ایران دارد، «آن کاترین لمبتون» معروف به «میس لمبتون» است. او در سال ۱۹۱۲م- برابر با ۱۲۹۱.ش- در انگلستان به دنیا آمد. تحصیلات عالی خود را در رشته زبان‌های شرقی در دانشگاه معروف کمبریج به پایان رساند و بعد از استخدام در وزارت امور خارجه انگلستان، از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۴.ش مأمور این کشور در ایران شد. او در ایران زبان فارسی خود را تکمیل کرد؛ ابتدا لهجه دختران تهران را فراگرفت و خیلی زود به زبان فارسی محاوره‌ای و کوچه بازاری تسلط یافت؛ به‌طوری که مخاطبش نمی‌توانست تشخیص بدهد که او انگلیسی است. در ادامه به اصفهان رفت و در آن شهر نیز لهجه‌های اصفهانی و بختیاری را آموخت. در مراجعت از این سفر، چون حوادث مربوط به وقوع جنگ جهانی دوم در حال وقوع بود، از طرف سفیر انگلیس در تهران مأمور اداره اطلاعات و مطبوعات سفارت انگلیس در ایران شد. از این مقطع به بعد نیرو و شبکه‌سازی هدفمند او برای گسترش نفوذ دولت انگلستان در بخش فرهنگی و سیاسی آغاز شد. هدفی که افرادی چون «انور خامه‌ای»، عضو حزب توده و همکار لمبتون، «ابونصر عضدقاجار»، نویسنده و... به عیان به آن اذعان کرده‌اند.[4] البته متأسفانه در کنار این اعتراف‌ها، انبوهی از نویسندگان غرب‌زده داخلی چنان شیفته‌وار از لمبتون و آثار و قضاوت‌های او درباره ایران و ایرانی قلم‌فرسایی کرده‌اند که هر صاحب خردی را از این همه بیگانه‌پرستی به تعجب می‌اندازد.

جاسوسه حافظ‌شناس و پادشاه‌ساز!

یک جاسوسه انگلیسی دیگر که به ظاهر باستان‌شناس، قوم‌شناس و ادیب بود، «گرترود مارگریت لوسین بل» [مادام بل] نام داشت. مادام بل مطالعات زیادی روی تعدادی از شاعران ایرانی داشت و حتی کتابی درباره حافظ نوشته است. برای همین جماعت غرب‌زده او را «حافظ‌شناس» می‌نامند. مادام بل در استخدام وزارت امور خارجه انگلستان بود. این جاسوسه انگلیسی در جریان جنگ جهانی اول با همراهی «تی.ای.لورنس» و «سر پرسی کاکس» طوایف جزیره‌العرب را بر ضد دولت قدرتمند عثمانی متحد کرد و با تجهیز آنان به انواع سلاح، شورش بزرگی را طراحی کرد. هدف از این شورش تجزیه امپراطوری عثمانی و استعمار مستقیم کشورهای کوچک تازه تأسیس اسلامی بود. مادام بل طایفه هاشمی را از حجاز به اردن کوچ داد و امیران این طایفه را به پادشاهی دو کشور تازه تأسیس اردن و عراق رساند. انگلیسی‌ها به دلیل نقشی که گرترود بل در روی کار آوردن بسیاری از شاهان و شاهزادگان در عراق پس از جنگ جهانی اول داشت به او لقب بانوی «پادشاه‌ساز» و «مادر عراق» را هم داده‌اند، اما نقش‌آفرینی این جاسوسه در از سر راه برداشتن علامه شهرستانی -رهبر مبارزان ضداستعمار عراق- بسیار عجیب است. علامه هبه‌الدین شهرستانی یکی از علمای بزرگ عراق بود. این عالم بزرگ عراقی علاوه بر فعالیت‌های علمی و مذهبی، روحیه شدیداً ضداستعماری داشت. او تحت‌تأثیر تفکرات سیدجمال‌الدین اسدآبادی سخت طرفدار وحدت امت اسلام در برابر دشمنان بود. علامه شهرستانی برای ایجاد وحدت میان همه علمای اسلام (چه شیعه و چه سنی)، سفرهایی به ایران، بحرین، یمن و هندوستان داشت و البته به همین دلیل هم مورد غضب انگلیسی‌ها قرار گرفت و بعد از دستگیری در زندان «هندیه» کربلا محبوس شد. انگلیسی‌ها حتی به فکر اعدام ایشان هم افتادند، اما از آنجا که محبوبیت علامه و یاران او در میان مردم بالا بود و احتمال شورش مردم می‌رفت، پس حکم عفو ایشان را صادر کردند... علامه بعد از آزادی از زندان بیکار ننشست و مبارزات خود را در قالب مجلس شیعیان جعفری عراق ادامه داد. در آن مقطع مشکلی برای چشمانش ایجاد شد که برای درمان به بیمارستانی در بغداد رفت. پزشک معالج او دکتر طوبالیان توصیه به عمل جراحی کرد و چون عمل جراحی انجام شد، به جای برطرف شدن درد ساده چشمش، چشم‌های ایشان نابینا شد، اما این همه ماجرا نبود! زیرا کمی بعد پرستاری به دیدار علامه آمد و در حالی که اشک می‌ریخت خبر از توطئه «مادام بل» برای نابینا شدن علامه داد. او شهادت داد که شاهد بوده مادام بل در مکالمه‌ای با دکتر طوبالیان به دکتر دستور می‌دهد که باید عمل جراحی چشم علامه هبه‌الدین شهرستانی با ناکامی مواجه شود! البته علامه سیداحمد اشکوری و علامه سیدعبدالستار حسنی هم این مطلب را از زبان استاد خود شنیده بودند و به این ترتیب مادام بل، این زن شیطان‌صفت انگلیسی که باعث نابینایی علامه شهرستانی و سرکوب قیام‌های ضداستعماری بود، باعث می‌شود علامه تا پایان عمر فعالیت‌های علمی و فرهنگی خود را در نابینایی ادامه دهد.[5] اما شاید نکته دردناک این باشد که مخاطبان ناآگاه ایرانی فیلم «ملکه صحرا» - با بازی نیکول کیدمن- که در ستایش از این جاسوسه شیطان صفت ساخته شده را ببینند و مقهور دروغگویی هالیوود درباره مادام بل شوند.

جاسوسه عکاس و روزنامه‌نگار سوئیسی

البته باید این نکته را در نظر گرفت که این تنها جاسوسه‌های انگلیسی نبودند که نگاه حقارت‌باری به باورها و اعتقادات مردم مسلمان ایران و به‌ویژه بانوان ایرانی داشته‌اند، بلکه زنان مستشرقی از سایر کشورهای اروپایی همان نگاه را در سفرنامه‌نویسی‌هایشان درباره ایران، پی گرفته‌اند. یکی از این بانوان «الا مایار» است. زنی اهل سوئیس، عکاس و روزنامه‌نگار و البته به اصطلاح شرق‌شناس که سفرهای متعددی به ترکیه، ایران، افغانستان، روسیه و هندوستان داشته است. او همزمان با شروع جنگ جهانی دوم و در حالی که دنیا و از جمله کشورهای غرب آسیا درگیر مسائل جنگ هستند؛ سفری به همراه دوستش آنه ماری شوارتسنباخ به ترکیه، ایران و افغانستان می‌کند. او در کتاب سفرنامه‌ای که شرح این سفرهاست، ضمن ارتباط‌گیری با زنان ایرانی توهین‌های زیادی به بانوان مسلمانان کشورمان می‌کند. به طور مثال مایار و دوستش بعد از گذر از شهر بابلسر به شهر ساحلی دیگری می‌رسند که نام آن را در سفرنامه‌اش ذکر نکرده است، اما او در توهینی آشکار به بانوان این شهر، بلکه به همه مردم ایران می‌نویسد: «مشاهده صفحات کهنه یک قرآن در روزنه یک دیوار حضور ما را در یک مسجد خاطر نشان می‌کرد. ما به نظاره گروهی زن و کودک که برای عبادت آمده بودند، پرداختیم. تاکنون مشابه آنان را ندیده بودم. چهره تقریباً بوزینه شکل آنان با چیزی زشت و زمخت پوشیده شده بود. دهانی گشاد و موهایی وزوزی داشتند....» شاید دلیل این توهین عدم اعتماد بانوان ایرانی به او و به دست نیاوردن اطلاعات لازم از سوی مایار به علت همین بی‌اعتمادی باشد. البته الا مایار در بخشی از کتاب سفرنامه‌اش اعتراف بسیار مهمی درباره علت کینه خود و سایر مستشرقین از ایرانی‌ها و البته همه آسیایی‌ها می‌کند: «من بارها توجه کرده‌ام که غربی‌ها گرایش فوق‌العاده‌ای به کم‌بها جلوه دادن و مسخره کردن آنچه یک ایرانی انجام می‌دهد، دارند. دلیل این مسئله این نیست که ایرانیان کار خود را به خوبی نمی‌دانند، بلکه به این خاطر است که آنها با غرور بیش از حد، خود را بهترین‌های دنیا دانسته و موجب نفرت غربی‌ها از خود می‌گردند. در واقع این رفتار آسیایی‌ها، ناشی از واکنش اجتناب‌ناپذیر در برابر غربی‌هاست که هدف‌شان از آوردن پیشرفت میکانیکی به تمکین درآوردن شرقی‌هاست.[6]»

جاسوسه رقاص!

بعد افول قدرت انگلستان در جریان جنگ جهانی دوم، کم‌کم امریکایی‌ها به فکر سلطه پیدا کردن بر ایران افتادند. به همین علت هم جاسوس‌های امریکایی پای‌شان به ایران باز شد. یکی از جاسوسه‌های قدرتمند امریکایی که سال‌ها در ایران به انجام مأموریت پرداخته است، «لیدی کوک» نام دارد. نیلا گراهام کوک امریکایی در ظاهر هنرپیشه و رقاص بود، اما رسماً در استخدام وزارت امور خارجه امریکا بود و زندگی سیاسی او حکایت از این داشت که مأمور سازمان سیا بوده است. او در سال ۱۹۴۲.م (۱۳۲۱.ش) و در زمانی که سربازان امریکایی و انگلیسی برای کمک به شوروی در جنگ با آلمان‌ها کشورمان را اشغال کرده بودند، به ایران آمد. خیلی سریع با دربار ایران ارتباط گرفت و با کمک خواهران محمدرضا پهلوی (شمس و اشرف) در تهران کلاس «آموزش رقص» و «نمایش» راه‌اندازی کرد. جالب است که در سال بعد و به فرمان سفارت امریکا وزارت کشور ایران، نیلا گراهام کوک امریکایی را استخدام کرد. او بعد از استخدام در وزارت کشور ایران، اقدام به تأسیس اداره تئاتر و تشکیل گروه رقص باله و تأسیس اپرای ملی ایران کرد؛ آن هم در شرایطی که ایران اشغال شده درگیر قحطی نان، شیوع بیماری‌های همه‌گیر و مشکلات عدیده بود. کوک تا سال ۱۳۲۵.ش در ایران ماند و با تلاش بسیار به ترویج ارزش‌های امریکایی و غربی کردن ذهن جوانان خانواده‌های ثروتمند تهرانی پرداخت، اما بعد از اتمام این مأموریتش در ایران، در این سال از دو شغل خود در وزارت کشور ایران و کارمندی سفارت امریکا در تهران استعفا داد و برای انجام مأموریت‌های جدید به کشورهای آذربایجان، ترکیه، افغانستان و ایتالیا رفت و پس از انجام مأموریتش در این کشورها به امریکا برگشت. جالب است که چند سال بعد لیدی کوک رقاص به هندوستان رفت و در شمار پیروان مهاتما گاندی درآمد. از چگونگی مأموریت او در هند اطلاعات چندانی نداریم، اما منابع تاریخی ثبت کرده‌اند که پس از دو سال از گاندی دست کشید و بعد از ترک هندوستان به فلسطین اشغالی رفت.[7] متأسفانه تأثیرات این جاسوسه رقاص بر فضای ذهنی بسیاری از اهالی تئاتر و موسیقی تا سال‌های سال باقی ماند و حتی تا امروز هم نتوانسته‌ایم به شکل کامل در پالایش هنر اومانیستی و ارزش‌های امریکایی در این رشته دو هنری موفق باشیم.

جاسوسه ضدحجاب!

«کیت میلت»، نویسنده و مجسمه‌ساز، از رهبران جنبش فمینیسم در امریکا بود. او همزمان با اوج‌گیری جریان انقلاب اسلامی به ایران آمد تا به ظاهر انقلاب ایران را دنبال کند، اما در واقع برای مانع ایجاد کردن بر سر راه انقلاب اسلامی و خرابکاری در اندیشه‌های اسلامی این انقلاب به ایران آمده بود. او خود را بنیانگذار «کمیته‌ای برای آزادی هنر و اندیشه در ایران» می‌نامید و به همین بهانه هم در تجمعات و تظاهراتی که علیه حجاب در اسفند ۱۳۵۷.ش به کمک زنان به اصطلاح روشنفکر و در واقع ضدانقلاب، در شهر تهران برپا می‌کرد، سخنرانی می‌نمود. کیت میلت با فعالیت انقلابیون مخالف بود و در تمام سخنرانی‌هایش از حجاب به‌عنوان مانع آزادی زنان و فعالیت اجتماعی آنان با حرارت سخن می‌گفت. براساس سند شماره ۹۸ اسناد لانه جاسوسی، مورخ ۱۳ مارس ۱۹۷۹.م (۲۲ اسفند ۱۳۵۷.ش) درباره نقش‌آفرینی کیت میلت در تظاهرات ضدحجاب زنان روشنفکر در دانشگاه تهران آمده است: «بیش از ۱۰ هزار زن و مرد جهت استماع صحبت‌ها و سخنرانی‌هایی در مورد حقوق زنان، از دانشگاه به سمت میدان آزادی (شهیاد سابق) راهپیمایی کردند. اگرچه گروه‌هایی از بنیادگرایان اسلامی زنان را مسخره می‌کردند، اما اجتماع دیروز در مقایسه با تظاهرات گذشته [روز قبل موافقان و مخالفان حجاب شدیداً با هم درگیر شده بودند] از وضعیت آرام‌تری برخوردار بود. همچنین «کیت میلت» از رهبران جنبش زنان در امریکا در این تظاهرات شرکت کرد.[8]» جالب است که بعد از ناموفق بودن مأموریت میلت در ایران و حمایت همه‌جانبه زنان مسلمان ایرانی از حجاب و مخالفت‌شان با بی‌حجابی، میلت به امریکا برگشت، اما او بعد از رفتن از ایران تا زمان مرگش در سال ۱۳۹۶.ش همیشه جزو تهیه‌کنندگان و امضاءکنندگان بیانیه‌های ضدحقوق بشری علیه جمهوری اسلامی ایران بود.

و کلام آخر

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و قطع دست استعمارگران غربی در سلطه بر ایران؛ دشمنان راه‌های زیادی را برای برگشت به شرایط گذشته و سلطه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بر ایران در پیش گرفتند. از حمله نظامی و تحریم تا تهاجم فرهنگی و ترویج اباحه‌گری، اما برای پیشبرد اهداف‌شان همیشه نیازمند اخبار و اطلاعات از داخل ایران بوده‌اند. برای همین در طول این چهار دهه هم از وجود جاسوسان خارجی و دو تابعیتی استفاده کرده‌اند؛ همچون «جیسون رضائیان»، «نازنین زاغری» و «کایلی مور گیلبرت» و هم از وجود وطن‌فروشانی چون «روح‌الله زم»، «کاووس سیدامامی» و «رضا عسگری» ولی آنچه باعث می‌شود جاسوسان از هر دو نوع آن (خارجی و داخلی) به اهداف خود نرسند و زودتر شناسایی شوند؛ بالا رفتن سطح اطلاعات عمومی مردم از ماهیت جاسوسی و آگاهی تاریخی آنها از روش‌های جاسوسان برای کسب اطلاعات در طول دو قرن اخیر بوده و هست.

پی‌نوشت

۱- درورویل، گاسپار، «سفر در ایران»، ترجمه منوچهر اعتمادمقدم، نشر شباویز، چاپ سوم ۱۳۷۶.ش، ص ۲ و ۳

۲- بروگش، هینریش، «در سرزمین آفتاب»- دومین سفرنامه بروگش به ایران-، ترجمه مجید جلیلوند، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۴.ش، ص ۱۲۵

۳- سکویل- وست، ویتا، «مسافر تهران»، ترجمه دکتر مهران توکلی، نشر فرزان، چاپ اول ۱۳۷۵.ش، صفحات ۹۲، ۹۳، ۹۵ و ۱۰۵

۴- صفوی، فاطمه، مقاله «دوشیزه لمبتون»، فصلنامه مطالعات تاریخی، شماره ۱۹، زمستان ۱۳۸۶.ش، از صفحه ۸۴ تا ۱۲۹

۵- دانشنامه جهان اسلام، جلد ۲، مدخل مادام گرترود بل؛ و علامه شهرستانی، هبه‌الدین، «از دجله تا گنگ»- یادداشت‌های سفر علامه هبه‌الدین شهرستانی-، ترجمه محمدرضا مروارید، انتشارات سپیدباوران، چاپ اول ۱۳۹۴.ش، ص ۱۵

۶- مایار، الا، «سیر مرگبار»- سفرنامه الا مایار به ترکیه، ایران و افغانستان-، ترجمه افتخار نبوی‌نژاد، نشر برگ زیتون، چاپ اول ۱۳۷۸.ش، صفحات ۱۲۰، ۱۴۹ و ۱۵۰

۷- معتضد، خسرو، «شهناز پهلوی»- دختر فوزیه-، نشر البرز، چاپ دوم ۱۳۸۲.ش، صفحات ۳۲۶ تا ۳۲۸

۸- مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، «اسناد لانه جاسوسی»، جلد دهم، چاپ ۱۳۸۶.ش، ص ۱۸۹.